

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در رابطه با آیه کریمه «...»؛ «...» که در زمین دوبار فساد خواهید کرد و دوبار هم خداوند شما را مجازات می‌کند [این سؤال پیش می‌آید که آیا این دو طغیان واقع شده یا اینکه واقع نشده و قرار است واقع شود و یا این که یکی واقع شده و یکی هنوز واقع نشده است؟ آراء مفسرین در این رابطه مختلف است؛ عده‌ای مانند علامه طباطبایی<sup>(۶)</sup> در تفسیر المیزان معتقد هستند که این دو طغیان واقع شده است و بنی‌اسرائیل مجازات آن را هم دیده‌اند؛ عده‌ای معتقد هستند که یکی از آنها واقع شده و یکی هنوز باقی مانده است؛ روایاتی هم نقل کرده‌اند که دلالت بر این دارد که بنی‌اسرائیل یک بار دیگر هم طغیان می‌کنند. طبق روایات به نظر می‌رسد که نظر علامه طباطبایی<sup>(رض)</sup> دقیق‌ترین نظر است که این دو طغیان بنی‌اسرائیل اتفاق افتاده:

۱- در زمان امپراطور روم اسپیانوس که وزیرش طورطور را فرستاد، او با لشکر جراری آمد و سرزمین‌های بنی‌اسرائیل را در نوردید و آنها را به سختی مجازات کرد. بناها و معابد یهود خراب شد، خسارات سنگینی به آنها، زندگی، نسل و خانواده‌شان وارد آمد و تعداد زیادی از آنها هم کشته شدند و این زمانی واقع شد که هنوز رومیان در آیین بت‌پرستی بودند، چون رومیان تا قرن دوم میلادی بت‌پرست بودند و بعد از آن، تقریباً حدود ۱۷۰۰ سال پیش به آیین مسیحیت گرویدند (همین اروپاییان امروز و اجداد اروپاییان امروز که به رومیان معروف بودند). اما این که الآن بنی‌اسرائیل (یهود و خاصه صهیونیسم) به جهانخواری مشغولند و حقوق مسلمین سایر ملل را پایمال می‌کنند و به قتل و غارت اموال مشغول هستند، بعضی می‌گویند که این هم یکی از آن طغیان‌هاست، پس لابد یکی از آن دو طغیان هم همین است. در بحث تفسیر ما نباید خیلی به حوادث تکیه کنیم و بخواهیم که آیات قرآن را با تکیه به حوادث خارجی بفهمیم. البته من منکر این نیستم که باید به حوادث هم نگاه کرد، اما نباید حوادث را مبنای تفسیر قرار داد. اگر این طور نگاه کنیم و بگوییم که این طغیان بنی‌اسرائیل که الآن شروع شده است و ادامه دارد در این پنج دهه گذشته، کجای آن کمتر از طغیان اجدادشان، قبل از اسلام است. اگر اینگونه بخواهیم به قضیه نگاه کنیم طبعاً ممکن است تفسیر را هم اینگونه دریاوریم و بگوییم که یکی از آن که قبلاً واقع شده و یکی هم که الآن است و مجازات آن هم مانده است. اما اگر شما دقت کنید در آیات تهدید بنی‌اسرائیل می‌بیند که قرآن راه مجازات سوم و احتمال طغیان سوم را هم باز گذاشته است. در آیه آخری که می‌فرماید: «...»؛ «...»؛ هنگامی که وعده دیگر (وعده

آخرین) فرا رسد، برای این که این ستمگران و گردنکشان ببینند و چهره‌های شما را اندوهگین کنند، کنایه از این که مصیبت‌های فراوانی به شما وارد کنند تا شما بسیار اندوهگین شوید. «...»؛ «...» تا وارد

مسجدالاقصی شوند همان طور که در دفعه اول وارد شدند، «...»؛ «...» و بر هر چه دست یابند نابود کنند.

بعد از این آیه می‌فرماید: «...»؛ «...»؛ امید است که خداوند به شما رحم کند، «...»؛ «...» دوباره

هم اگر طغیان کنید مجازاتتان می‌کنیم. یعنی به دفعه دوم ختم نمی‌شود. پس اگر در کتاب به بنی‌اسرائیل اعلان می‌دارد که شما دوبار در زمین فساد می‌کنید، معنایش این نیست که امکان دفعه سوم نداشته باشد. قرآن می‌فرماید اگر شما باز هم فساد کنید ما باز هم شما را مجازات می‌کنیم، «...»؛ «...». شما به فسادتان برگردید ما هم به مجازاتمان برمی‌گردیم.

بنابراین می‌توانیم این فساد را که الآن اینها در زمین براه انداخته‌اند را فساد سوم بگیریم، منافاتی هم ندارد. مجبور نیستیم که آیات قرآن را به خاطر حوادث خارجی و بیرونی جابجا کنیم.

۲- گفته‌اند که دفعه دوم به دست بخت‌النصر بوده است. این که بعضی گفته‌اند بخت‌النصر آمد و از قاتلین حضرت یحیی<sup>(ع)</sup> انتقام گرفت این حرف درستی نیست، به خاطر اینکه بخت‌النصر قبل از کوروش (پادشاه هخامنشی) بوده؛ قبل از کوروش حمله کرد و

۱- اسراء آیه ۷

۲- اسراء آیه ۸

معابد بنی اسرائیل را ویران، نفوسشان را هلاک و تعدادی را هم اسیر کرد و به قلعه‌های بابل آورد و زندانی نمود، این چیزی است که تاریخ گواهی می‌دهد. بعد کوروش، پادشاه هخامنشی، حمله کرد و سرزمین بابلیان را تصرف و سلسلهٔ بابل را منقرض کرد، یهودیان را آزاد و آنها را در ساختن بنای هیکل معبد مقدس یهود آزاد گذاشت و حتی به آنها کمک کرد و آنها توانستند با کمک کوروش، پادشاه هخامنشی به زندگی‌شان سروسامان دهند و دوباره خودشان را جمع کنند؛ این واقعه ۳۰۰ سال قبل از تولد حضرت مسیح<sup>(ع)</sup> بوده. چون حضرت یحیی<sup>(ع)</sup> همزمان با حضرت عیسی<sup>(ع)</sup> متولد شده در یک زمان و یک عصر بوده، پس ۴۰۰ سال یا ۴۵۰ سال قبل از تولد حضرت یحیی، بخت‌النصر مرده، پس چطور بخت‌النصر آمده و انتقام حضرت یحیی را گرفته است؟ یعنی تاریخ مساعدت نمی‌کند، ممکن است یک شخص دیگری بوده، یک ستمگر دیگری بوده که آمده گوش مالی داده، بعد بعضی‌ها این را به بخت‌النصر حمل کردند.

می‌فرماید: «...؛ هنگامی که وعدهٔ اول فساد بنی اسرائیل فرا

رسد، گروهی از بندگان پیکارجوی خود را بر ضد شما می‌انگیزیم (تا شما را سخت در هم کوبند).» «چه کسانی بودند؟ قول اول می‌گوید: این‌ها افرادی ستمگر، خونریز و غارتگر بودند، یک لشکر جرار. قول دوم به این قول اول اشکال می‌گیرد، می‌گوید که اگر این‌ها ستمگر بودند چرا خداوند از آنها تعریف کرده و می‌فرماید: «...؛ بندگان از خودمان را. ستمگران که خدا را بنده نیستند؛ گروه دوم می‌گویند: «لا جرم»؛ این‌ها انسان‌های مؤمنی بودند مأمور شدند که بیایند و بنی اسرائیل را گوش‌مالی دهند. یا پیروان یکی از انبیاء بودند، مأمور شدند که بنی اسرائیل را گوش‌مالی دهند. ظاهر آیات با این حرفی که این گروه دوم زده‌اند نمی‌سازد. به خاطر اینکه ظاهر آیات به این دلالت دارد که این گروه حمله‌کننده و مهاجم، رحم و مروتی در وجودشان نیست؛ قرآن می‌فرماید: «...؛ خانه‌ها را جستجو می‌کنند. یک لشکر مؤمن وقتی که شهری را

فتح کرد، به خانه‌های مردم که نمی‌آید و مردم را بکشد! ما رفتار پیغمبر گرامی را دیدیم ما بدتر از مشرک که نداریم، پیامبر همه را بخشید، اعلان عفو عمومی کرد. کدام پیامبری تا حالا آمده است لشکرکشی کند و شهری را بگیرد، بعد مردم را بکشد و به خانه‌های مردم برود و قتل‌عام کند؟ عبارت بعدی ناسازگارتر است، می‌فرماید: «...؛ و آنچه را زیر سلطه

خود می‌گیرند، در هم می‌کوبند. فرض می‌کنیم آن عبارتی که می‌گوید همه را بکشند و قتل‌عام کنند تصحیح نموده، این‌ها همه را مهدورالدم فرض می‌کنیم. لکن خراب کردن خانه و اموال برای چه؟ اینها که اسراف است. کدام شریعت اجازه می‌دهد اموال سالمی که می‌شود از آن استفاده کرد و جزء غنایم و حقوق مسلمین است را از بین برد؟ از این‌ها بگذریم. قرآن می‌فرماید: «...؛<sup>۱</sup> (این روش استفاده از قرائن خیلی مهم است. آن نظر اول نظر درست‌تری است،

نظر دوم، نظر اشتباهی است).» «...؛ یعنی چه؟ یعنی داخل شدن به حالت معمولی؛ به مسجد بیایند یا برای

تخریب مسجد بیایند؟ اگر بگوییم «...؛ یعنی که همین طوری به مسجد بیایند، این که دیگر تهدید نیست

که خداوند به عنوان تهدید بیان کرده. معلوم است که «...؛ که به حالت تهدید گفته می‌شود، دخول عادی

نیست.» «...؛ همان طور که دفعهٔ اول وارد مسجد شدند که یعنی بزنند و خراب کنند.

روایت هم همین را می‌فرماید، مسجدالاقصی را ویران کردند. آیا پیروان انبیاء مسجد را خراب می‌کنند؟ معلوم است که مفسری که چنین حرفی را زده به این قرائن دقت نکرده است، به ظاهر عبارت «...؛ بنا را بر صلاح آنها گذاشته. گروه دوم این پاسخ را دادند گفتند: نه آنها هم بندگان خدا هستند، ستمگران هم بندگان خدا هستند، بالاخره مخلوق خدا هستند. ما آیاتی از

۱- اسراء آیه ۵

۲- اسراء آیه ۵

۳- اسراء آیه ۷

۴- همان

قرآن داریم که شهادت می‌دهد که خداوند گاهی مفسدان، ستمگران، گناهکاران را عباد نامیده است که من آیات آن را عرض می‌کنم:

۱- می‌فرماید: «<sup>۱</sup>؛ تمام آنچه در آسمان و زمین هستند عبد خدا هستند، حکم کلی است. از جمله ستمگران هم عبد خدا هستند.

۲- می‌فرماید: «<sup>۲</sup>؛ بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید. ببینید اسراف‌کاران و گناهکاران را در این جا عباد نامیده است، پس گناهکاران هم می‌توانند عباد خدا تلقی شوند، بالآخره آفریده دست خدا هستند.

۳- می‌فرماید: «<sup>۳</sup>؛ و کافی است که پروردگارت از گناهان بندگانش آگاه، و نسبت به آن بیناست. در این آیه گناهکاران را عباد نامیده است. پس فرهنگ قرآن این است که گاهی ستمگران، گاهی گناهکاران، گاهی جباران و گاهی همه را عباد می‌نامد.

یک معنای عباد به اعتبار عام است، یعنی مخلوق خدا و تحت قدرت خدا و سیطره الهی‌اند و در عالم تکوین. یک معنای عباد به معنای خاص است؛ یعنی آن بندگان که در عالم تشریح خودشان را تسلیم خدا کردند. ظاهراً در آن تفسیر بین این دو خلط شده است. پس می‌فهمیم که «...»

«سِيفِي»؛ ظالم شمشیر من است، «بِهِ اَنْتَقِمِ وَ مِنْهُ اَنْتَقِمِ»؛ هم از خودش انتقام می‌گیرم، هم به واسطه او از ظالمی دیگر انتقام می‌گیرم. قرآن می‌فرماید: «<sup>۴</sup>؛ ما ستمگران را بر سر ستمگران مسلط می‌کنیم، به خاطر ظلمشان.

آیه بعدی می‌فرماید: «<sup>۵</sup>؛ امید است که خداوند به شما رحم کند، «...» و اگر

دوباره بخواهید به خلافت‌کاری برگردید ما هم به مجازات بر می‌گردیم. در اینجا یک التفاتی به کار رفته است. در بحث مبادی تفسیر عرض کردیم که یکی از فنون تفسیر التفات است. التفات این است که شخص متکلم در حینی که خطاب را متوجه مخاطب می‌کند، از ضمیری به ضمیر دیگر برود؛ در اول سوره اسراء یک نمونه را گفتیم. این التفات‌ها دلایلی دارد. «

« با ضمیر غایب به کار رفته، امید است که خدا به شما رحم کند. نفرموده مثلاً «عَسِينَا اَنْ يَرْحَمَنَاكُمْ»؛ امید است

که ما به شما رحم کنیم. رحم را به خدا اختصاص داده، آن را عمومی نکرده. اما آیات قبلی می‌فرماید: «<sup>۶</sup>»، نمی‌فرماید: «يَبْعَثُ

الله» خدا بر می‌انگیزد. می‌گوید: «<sup>۷</sup>؛ ما برمی‌انگیزیم. بعد از این التفات از حالت غیبت به حالت اول برمی‌گردد. می‌گوید:

«<sup>۸</sup>، التفات از حالت متکلم مع‌الغیر به حالت غیبت و بعد دوباره به حالت اول

برگشته، چه معنایی دارد؟ علت این است که می‌خواهد توحید در ربوبیت را برساند. در ربوبیت هیچ کس شریک خداوند نیست، حتی واسطه هم ندارد. همانطور که در بحث وکالت الهی واسطه نیست. توسل یعنی این که ما به یک وسیله‌ای چنگ بزنیم اما توکل واسطه‌ای ندارد. «<sup>۹</sup>؛ (غیر ما را تکیه‌گاه خود قرار ندهید)، نفرموده «مِنْ دُونِنَا». به پیغمبر

۱- مریم آیه ۹۳

۲- زمر آیه ۵۳

۳- اسراء آیه ۱۷

۴- انعام آیه ۱۲۹

۵- اسراء آیه ۸

۶- اسراء آیه ۸

۷- اسراء آیه ۲

هم فرمود: «<sup>۱</sup>؛ تو هم وکیل نیستی، وکیل فقط خداست.» «خدا وکیل همه چیز است. این جا واسطه ندارد اما خلقت واسطه دارد. وحی واسطه دارد.» «...<sup>۲</sup>؛ چنین وحی کردیم.» «<sup>۳</sup>؛ و شما را بصورت زوجها آفریدیم.» «؛ برانگیختیم بندگان را.» «...<sup>۴</sup>؛ عذاب هم واسطه دارد. اما این جا که می‌فرماید:» «می‌خواهد اشاره کند که توحید در ربوبیت است. اگر بندگان درست عمل کنند، لطف الهی و هدایت خدا شامل حال آنها می‌شود و علت التفات این است که اشاره به توحید در ربوبیت کند. این که اینجا خداوند هیچ شریکی در کارش نیست.

### تفسیر روایی:

در آیه<sup>۵</sup> «...<sup>۶</sup>، که آیاتش را خواندیم در روایت آمده است که مراد از «<sup>۷</sup>، کشتن علی بن ابیطالب<sup>(ع)</sup> است.»<sup>۸</sup> «...<sup>۹</sup>، هم قومی هستند

که قبل از قیام حضرت مهدی<sup>(ع)</sup> قیام می‌کنند و ظالمین به آل پیغمبر را به هلاکت می‌رسانند و از آنها انتقام می‌گیرند، «...»

«<sup>۱۰</sup>. ما نمی‌توانیم روایت را نفی کنیم و بگوییم: این آیه می‌گوید بنی اسرائیل روایت دارد بحث از امت پیغمبر اسلام می‌کند. به همین سادگی می‌شود روایت را دور انداخت، نه. به خاطر این که بحث تفسیر یک ظرافت خاصی دارد. نمی‌شود گفت این آیه بنی اسرائیل را می‌گوید، اما این روایت حضرت علی<sup>(ع)</sup> را می‌گوید، کشتن حضرت علی<sup>(ع)</sup> که در امت بنی اسرائیل نبود، در امت اسلام بود. بعد هم روایت را به دیوار بچسبانیم بگوییم که روایت با قرآن نمی‌خواند، طبق روایات عرض روایت را رد کردیم. (روایات عرض روایاتی بودند که دستور می‌دادند روایات ما اهل بیت را به قرآن عرضه کنید، با قرآن بسنجید اگر با قرآن مخالف بود دور بیندازید). آیا این با قرآن مخالف است؟ به نظر می‌رسد که این از باب «جری» است. جری یعنی تطبیق یک مفهوم کلی بر یک مصداق و نمونه.» «؛ مراد چه کسی است؟ علی بن ابیطالب<sup>(ع)</sup>. آیا فقط «صراط المستقیم» علی<sup>(ع)</sup>

است؟ نه همه امامان در زمان خودشان صراط مستقیم هستند. پس اختصاص به امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> ندارد. این که در روایت می‌فرماید مراد علی<sup>(ع)</sup> است از باب جری است. اینجا هم ظاهراً همین است. نمی‌خواهد بگوید که این آیه فقط برای این مورد نازل شده است که ما بگوییم روایت مخالف قرآن است. می‌خواهد بفرماید که نمونه‌اش در امت اسلام مثل کشتن علی<sup>(ع)</sup> است که خداوند مردم را برای آن مجازات کرد. امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> وعده داد و فرمود: «أَمَّا وَاللَّهِ، لَيَسْلُطَنَّ عَلَيْكُمْ غُلَامٌ تَقِيفُ الدِّيَالِ الْمِيَالِ»؛<sup>۱۱</sup> به خدا سوگند، آن کودک از خاندان ثقیف (حجاج بن یوسف ثقفی) متکبر خودخواه بر سرتان مسلط می‌شود پوست‌تان را می‌درد و استخوانتان را می‌شکند. بعد فرمود: «إِيَّاهِ أَبَا وَدَّحَةَ!»؛<sup>۱۲</sup> اباودحه اسم سوسکی است. عرب به آن می‌گوید ودحه، خنفس و خنفساء هم می‌گویند که حجاج در آخرین روز عمرش، خنفسی بر روی تختش آمد، دست زد که آن را دور کند، نوک انگشتش را گزید، با این که سوسک گزنده هم نیست، بدنش را سرمای شدید گرفت و فریاد می‌زد که سرما، سرما (تابستان هم بود، این قدر آتش دورش جمع کردند که پوست بدنش می‌سوخت و به مشام می‌رسید و فریاد می‌زد سرما تا مُرد)؛ بعد اسمش را اباودحه گذاشتند. قبل از این که مردم اسمش را اباودحه بگذارند، امیرالمؤمنین در آن بیان نورانی فرموده و خبر داده بود. و اما وجود آن

۱- انعام آیه ۱۰۷

۲- شوری آیه ۷

۳- النبا آیه ۸

۴- اسراء آیه ۴

۵- اصول کافی، ج ۸، ص ۲۰۶

۶- اسراء آیه ۵

۷- همان

۸- نهج البلاغه، خطبه ۱۱۶ ف ص ۱۷۳

قوم منتقم هم منافاتی با آیه ندارد. ممکن است همین فسادی را که بنی اسرائیل انجام می‌دهند خداوند یکبار دیگر آنها را مجازات کند که بعضی از روایات هم این روایت را به صورت فی‌الجمله تأیید می‌کند.

آیه بعدی می‌فرماید: «!؛ این قرآن، به راهی که پایدارترین راه‌هاست، هدایت می‌کند.

«أَفُؤْمَرُ» افعال تفضیل از ماده قیام است. یعنی روشی که برای ادامه امور بشر و راهنمایی بشر به سعادت واقعی از همه روش‌ها استوارتر و قوی‌تر است. انسان وقتی که می‌خواهد کار یک شخصی را انجام دهد، می‌گویند که باید دنبالش بدود باید قیام کند. قیام صیغه مبالغه است، یعنی شخصی که همیشه ایستاده؛ یعنی باید همیشه برای امور اداره یتیم بایستد. چرا بایستد؟ در حالت ایستاده معمولاً کارها را انجام می‌دهند. تسلط انسان بر کار در حالت ایستاده بیشتر است. می‌گوییم: برای این کار قیام کنید. اگر یک قانون و روشی بخواهد عهده‌دار اداره امور بشر شود برای او باید بایستد قیام کند، کسی موفق‌تر است که در قیامش قوی‌تر و متین‌تر باشد. «

هدایت می‌کند. من در ترجمه نوشته‌ام به راهی هدایت می‌کند که استوارتر و برپادارنده‌تر است یا راه و روش برتر است. اولاً راهی که اسلام برای حیات بشری ارائه می‌دهد آسان‌تر است. این که می‌گوییم آسان‌تر است ممکن است که در وحله اول آسان‌تر نباشد، اما به سرعت آثار نیک آن پیدا می‌شود. آمریکایی‌ها دلارهای بی‌پشتوانه (به حساب این که پول‌شان بین‌المللی است و برای همه قابل قبول است) چاپ کردند و در ازای گرفتن اموال و کالاها و منابع کشورهای دیگر به کشورهای دیگر دادند، بعد شیوع این پول‌ها باعث بی‌اعتبار شدن و تحمیل تورم به کشورهای دیگر است؛ به طور متوسط آمریکایی‌ها از هر انسانی در کره زمین ۱۵۰۰ دلار تا به حال باج بلاعوض گرفته است! آیا این روش می‌تواند بشر را اداره کند؟ بیایند پول و امکانات و مغزهای متفکر دیگران را با زور و نیرنگ یا جذب و یا اگر نتوانستند (مثل عراق که تا به حال ۴۰۰، ۵۰۰، نخبه عراقی را ترور کردند)، این‌ها را بربایند و به کشورهای خودشان ببرند. اموال ملت‌های دیگر را غارت کنند و به یک عده منحصر و مخصوصی تزریق کنند، اسم این را هم روش زندگی بگذارند و بگویند ببینید زندگی ما چقدر آب و رنگ دارد! یک عده ساده‌لوح هم گول بخورند، خوب به چه قیمتی آب و رنگ دارد؟ به قیمت خون دیگران، به قیمت خون محرومین به زندگی‌تان رنگی دادید. شما اگر راست می‌گویید یک تزی را ارائه دهید که بدون تجاوزگری بدون تضییع، بدون قلدری، بتواند جامعه بشری را عادلانه اداره کند و همه هم در رفاه باشند! در کشور خودتان هم که نتوانستید عدالت را رعایت کنید! آمار ۸۰ میلیون فقیر در کشور آمریکا، با اقتصاد اول جهان یک چیز شوخی نیست، پس معلوم است که این ادعاها دروغ است. ما کار به قسمت‌های دیگر نداریم: فروپاشی اخلاقی، پیر شدن نسل، شیوع مفاسد، منکرات، سیل غیر قابل کنترل کودکان بی‌هویت که در بعضی کشورهای غربی به ۵۰٪ رسیده است، این‌ها نتیجه راه و روش غلطی است که این‌ها بنا گذاشته‌اند. چه کسی ادعا می‌کند که در مقابل اسلام، در مقابل قانون خدا روش برتر دارد، این دین است که می‌تواند جامعه بشری را درست و عادلانه اداره کند، دینی که می‌گوید: «

«...»؛ و به مال یتیم، جز به بهترین صورت (و برای اصلاح)، نزدیک نشوید. «

«...»؛ کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می‌خورند، (در حقیقت)، تنها آتش می‌خورند.

این دین می‌تواند بشریت را اداره کند، حقوق را نگه دارد و زندگی بشر را با آرامش همراه کند. بعضی از ساده‌لوحان فکر می‌کنند که روش لیبرالیسم روش آسانی است، اتفاقاً اینگونه نیست. اگر شخصی در محله‌ای بیاید خانه‌های مردم را غارت کند بعد هم بگوید که روش ما این است که ما می‌گذاریم دیگران برونند و زحمت بکشند، ما می‌آییم یک جا آنها را غارت می‌کنیم و برای خودمان مبلمان درجه یک و فرش درجه یک و سور و سات راه می‌اندازیم. ببینید چقدر خانه ما رنگ و آب دارد. می‌گوییم که روش شما به درد نمی‌خورد، روش شما صد نفر را نابود می‌کند به خاطر یکی! آیا این روش است؟! این روش است که الان شما به

۱- اسراء آیه ۹

۲- انعام آیه ۱۵۲

۳- نساء آیه ۱۰

خاطر فسادی که در دنیا راه انداختید، ۸۰٪ ثروت جهان در دست ۲۰٪ قرار گیرد. زمانی من خبری خواندم، تعجب کردم که در کشور ژاپن، سرمایه سه بانک سه تریلیون دلار (سه هزار میلیارد دلار) است! این که روش «اقوم» نیست! همین الان نظام سرمایه‌داری سرافکننده است. آیا امکانات را بین بشر عادلانه توزیع کرده است؟ عده‌ای باید شبانه‌روز خانوادگی کار کنند و آخرش هم به آن نرسند و محروم زندگی کنند. عده‌ای هم درآمدهایی نجومی آنقدر دارند که وقت حساب کردنش را هم ندارند یکی از محصولات نظام سرمایه‌داری است، عاقبت آن هم فروپاشی است. این خانه‌ای که بد بنا شده، کج بنا شده هر چه که طبقاتش بیشتر باشد وقتی که فرو ریخت خساراتش بیشتر است. کدام روش می‌تواند بشر را اداره کند؟ روش خدا. »

«! این قرآن، به راهی که پایدارترین راه‌هاست، هدایت می‌کند. اولاً آسان‌تر و بدون فساد و افساد است؛ احکام خدا نه باعث فساد می‌شود و نه افساد می‌کند، روش‌های دیگر هم فساد دارند هم افساد. حتی دیده‌اید علمی هم که اینها به آن رسیده‌اند همین طوری است. آلاینده‌ها، گازهای گلخانه‌ای و هزاران آفت، از محصولات آن است. ما چقدر عوارض دارویی داریم؟ شما در همین نظام پزشکی بگردید یک داروی بی‌ضرر در این هزاران داروی متنوع پیدا کنید بگویید که این دارو هیچ ضرر ندارد. علمی هم که به بشر ارائه داده‌اند علم بی‌ضرر نیست. سراسرش ضررهای فاحش، چرا؟ چون از دیوار بالا رفته‌اند، از راه خودش نرفتند! روش اسلام فساد ندارد، روش اسلام منجر به کمال بشری می‌شود، اما روش‌های دیگر باعث فروپاشی است. جامعه بشری در صورتی به کمال می‌رسد که با روش خدا عمل کند و امروز در زمان ما روش خدا در قرآن متجلی است در هیچ کتاب آسمانی دیگر متجلی نیست و اگر هم گوشه‌هایی از آن باشد جامع هم‌هانش قرآن است؛ بنابراین با این روش است که بشریت به کمال می‌رسد. اما با روش‌های دیگر عاقبت، سقوط و فروپاشی است. بعضی از نظریه‌پردازان جنگ تمدن‌ها در امریکا اسم سال ۲۰۱۰، را سال فروپاشی امریکا نامیدند. آقای تافلر، می‌گوید: قرن ۲۱، قرن آخر حیات آمریکاست. این زندگی که آخرش بن‌بست باشد بعد هم این تکه‌ای را که انسان یک عده‌ای را نابود کند که می‌خواهد برود این چه زندگی است. این نظام اقوم است؟ آیا غرب این کار را نکرده است؟ در همین کشور خود ما از چهار قرن پیش، ترک‌تازی غربی‌ها برای غارت منابع نبوده، در شمال آفریقا نبوده در آسیا نبوده کشتار مردم ویتنام، ژاپن، آسیا، ایجاد جنگ‌ها و حتی کشتن اروپاییان هم وطن خودشان در بالکان با بمب‌های اورانیومی و اتمی ضعیف. نظام اقوم چیست؟ یکی این که روش قرآن و روش الهی موافق فطرت است. آنها موافق فطرت نیست، فطرت می‌خواهد جاودانه باشد. روش اسلام روشی بر اساس عدالت است که این هم یک بحث جداگانه‌ای دارد. روش اسلام آخرت را ویران نمی‌کند، آخرت انسان را آباد می‌کند، دنیا را هم آباد می‌کند. اما روش‌های دیگر دنیای یک عده‌ای را آباد می‌کند به قیمت خراب کردن دنیای هزاران برابر دیگر از مردم، آخرت همگان را هم خراب می‌کند بنابراین روش اقوم نمی‌تواند باشد. نکته خیلی مهمی که این جا وجود دارد این است؛ ببینید ما یک تحدی می‌کنیم، این تحدی هم با تکیه به قرآن است. می‌گوییم که شما مکتب دارید، خوب یک حرف جدید در هر زمینه‌ای که می‌خواهید یک حرف نو ارائه دهید که در اسلام نباشد. بگویید که ما به این حقیقت عقلی رسیده‌ایم و عقلاً هم قبول دارند، در اسلام نیست ما به شما نشان می‌دهیم. زمانی، استادی در زمینه برخورد استاد با دانشجو تدریس می‌کرد، دو سه روز در کارگاه روش تدریس بود هر چه ایشان گفت دیدیم بهتر از آن در آیات قرآن و روایات است. روز سوم من گفتم که استاد این چیزهایی که شما از منابع غربی نقل کردید، من می‌توانم نمونه‌هایش را در آیات و روایات برای شما بگویم خیلی جامع‌تر و کامل‌تر. ایشان متحیر شد، با این که من تسلطی هم بر روایات ندارم، ادعایی هم ندارم، یک اندک اطلاعاتی. اگر کسی واقعاً سیطره بر این منابع روایی داشته باشد ما چه کم داریم؟ در روانشناسی هیچ حرف گفته شده‌ای نیست که در اسلام نباشد. در جامعه شناسی هیچ حرفی آنها ندهاند که به درد بشر بخورد و در اسلام نباشد. در مسائل سیاسی همینطور. چرا سازمان ملل متحد فرمان امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> را به مالک به عنوان منشور مدیریت جهان می‌پذیرد. چون هیچ چیزی در آن نیست که نباشد در همین عبارات کوتاه، در همین عبارات مختصر در چند صفحه. اخیراً بعضی از این فرقه‌های منحرف که برای خودشان تبلیغ می‌کنند آمدند و دست به کاری زدند. من یک جزوه‌ای را در دانشگاه آزاد دیدم که پخش کرده بودند به اسم یک فرقه‌ای به نام دین برتر، دین ما چنین می‌گوید، دین ما چنان می‌گوید، این از احکام دین ماست. یکی از اساتید

به من گفت که این‌ها را امروز پخش کرده‌اند و کسی هم نفهمیده که کار چه کسی بوده است. بنده خواندم و گفتم که تمام اینها ترجمهٔ احادیث ماست، هم‌هاش دزدی است. جوان بی‌اطلاع که نمی‌داند از کجا در آمده خیال می‌کند که واقعاً راست می‌گوید. آمده از منابع ما دزدیده بعد هم رنگ و آبش کرده و چشم و ابرویش را کم و زیاد و کلماتش را جابجا کرده و بعد هم آمده گفته که دین ما چنین می‌گوید. او هم می‌گوید خیلی عبارت قشنگی است هیچ بار هم که در اسلام نشنیده است. تمایل پیدا می‌کند یا می‌گوید: پس دین او با دین ما چه فرقی دارد؟ به گنجینهٔ عرفان ما دستبرد زدند. به منابع روایی ما دست برد زدند و به اسم خودشان ثبت دادند. چه کاری که الآن در بحث اختراعات می‌شود. یک آقای در همین یزد، جعبهٔ سبز برای اتومبیل اختراع کرد، حتی در سیمای یزد هم نشان داد، چند ماه بعد یا سال بعد، خانمی در ارومیه به عنوان مخترع این ثبت داد و از دست مسئول کشوری جایزه گرفت. حالا این دزدی در هنر و اختراع است، در دین هم دزدی می‌کنند حواستان باشد! اصلاً ذهن جوان خطور نمی‌کند که این دزدی است. آقای در آمریکا به نام آنتونی رابینز در دنیا ۵۰ میلیون مرید دارد، تحصیلاتش دیپلم است در همه چیز هم تز داده است، حتی در مورد غذا خوردن، لباس پوشیدن، آداب زندگی، روانشناسی، مسائل اجتماعی، مسائل اخلاقی، به یک آدم تیزهوش هم معروف شده است در همهٔ دنیا هم مرید دارد. من کلمات متعددی از او شنیده‌ام، هیچ کدام از اینها نیست مگر این که در روایات ما است. به جایی رسیدم که تقریباً اطمینان کردم که این آقا آمده از منابع ما برداشته و آب و رنگش کرده و به اسم خودش به دیگران داده است. چرا ما این قدر غافل که دیگران بیایند از منابع ما بردارند و بر دین ما هم بتازند. همان فرقه‌ای را که عرض کردم حاضر نیستند کتاب خودشان را که پر از مزخرفات است به دست شخصی که می‌خواهد تحقیق کند بدهند، فقط می‌گویند دین ما. دین ما اینها را می‌گوید شما اینها را بخوان حرف دین ماست و دروغ هم می‌گویند هیچ کدامش در کتابشان نیست. می‌آیند روایات ما را برمی‌دارند واقعاً حواستان جمع باشد اینها گرگ‌های خون‌آشامی هستند که دارند جوان‌های ما را شکار می‌کنند. دزدی رسماً دزدی از مسائل دینی. خوب اگر شما واقعاً مال خودت هستی آدرسش را بگو؟! همین طور می‌گویی در آیین ما چنین آمده، آدرسش کجاست. ما وقتی که حرفی را می‌زنیم می‌گوییم در فلان سورهٔ قرآن در فلان آیهٔ قرآن، فلان روایت فلان کتاب، شما دارید چرا آدرس نمی‌دهید. چرا می‌آیی به دروغ در کتاب می‌نویسی که در دین ما چنین آمده، که در دین ما چنین آمده، روایت نهج‌البلاغه را برداشته نوشته که دین ما چنین گفته. هیچ حرف زیبایی، این حرف خیلی عمیق و دقیق است این را با اطمینان بگویند هیچ حرف زیبایی و قشنگی و حکمت عالی و کارسازی از زبان کسی نیست که در اسلام نباشد. پس کدام دین می‌تواند بشریت را اداره کند؟

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### روایات غریب

یکی از اقسام روایات، روایات غریب است. غریب لفظی مراد عباراتی است که الفاظ سنگین و دور از فهم دارند. مثلاً مرحوم سیدرضی<sup>(رضی)</sup> در مورد بعضی از کلمات در نهج‌البلاغه آورده‌اند: این کلام غریبی است که از حضرت شنیده شده است. یا در کلمات قصار بحثی دارند اگر آخر کلمات قصار را ملاحظه کرده باشید، بخشی است که در صدر بحث گفته‌اند. این قسمت از کلمات و احادیث غریب حضرت است که شنیده شده است. به عنوان مثال این حدیث را سیدرضی نقل کرده است: «وَإِذَا بَلَغَ النِّسَاءُ نَصَّ الْحَقَّاقِ فَالْعُصْبَةُ أُولَى»؛ («عصبه» به معنای بستگان آن زن یا بستگان پدری است) اگر زنان به حد ازدواج برسند، این بستگان اولویت دارند که سرنوشت آن دختر را معین کنند. این حدیث الفاظ پیچیده و غامضی دارد از جهت ادبیاتی و بلاغی و... که سیدرضی می‌گوید این عبارات غریب است و احتیاج به تفسیر دارد.

حدیث غریب، حدیثی است که کلمات غامض و مشکل دارد. کتبی هم در مورد احادیث غریب نوشته‌اند؛ مثل «نهادیه» از ابن‌اثیر که از اهل سنت است و کتاب دیگر «فائق» از زمخشری و دیگری «غریب‌القرآن» از هروی که اینها کتابهایی هستند که احادیث غریب را جمع‌آوری کرده‌اند.

### حدیث مصحف

یکی دیگر از اقسام حدیث که صحیح است (اگر نظرتان باشد ما داریم اقسام حدیث صحیح را می‌شمیریم) حدیث مصحّف است. مصحّف از کلمه تصحیف گرفته شده است؛ به معنای تغییر دادن. حدیث مصحّف به حدیثی گفته می‌شود که در شنیدن یا خواندن متن یا سند آن اشتباه رخ داده است. دیدید که برخی کلمات در شنیدن هم‌وزن هستند و افراد کلمات را اشتباه می‌شنوند. بعد هم اشتباه نقل می‌کند و می‌گوید من این‌طوری شنیده‌ام. گاهی اوقات در شنیدن کلمات اشتباه می‌شود. مثلاً عاصم را واصل شنیده است و سپس نقل کرده است. عاصم یک راوی و واصل هم راوی دیگری می‌باشد. در حالت دیگر ممکن است اشتباه دیداری باشد. شما در حال مطالعه‌ی یک متن هستید اشتباه می‌خوانید. شخصی گفته بود: فلان واقعه که اتفاق افتاد، سگان ملاعلی به گربه درآمدند! یکی گفته بود این چه حرفی است که می‌زنید؟ شخص جواب داده بود که من در فلان کتاب خوانده‌ام. گفته بودند کتاب را بیاور ببینیم. کتاب را که آورده بود گفت: نه، سگان ملاعلی به گربه درآمدند. به اینگونه موارد تصحیف در دیدن و رویت می‌گویند. و فراوان اتفاق می‌افتد که بعضی‌ها در خواندن کلمات به خاطر جابجا شدن حروف، نقطه یا حرکات، اشتباهات عجیبی می‌کنند. مثلاً «حریز»، «جریر» خوانده شده است، این دو کلمه به هم شبیه است. گر چه در شنیدن مانند هم نیست. اما در نوشتن شبیه هستند. یعنی وقتی شما نگاه می‌کنید احتمال اشتباه زیاد است. یا «عزیز»، «عزیر» خوانده می‌شود. هر دو هم شبیه هم است. یا مثلاً «بَرید»، «یزید» خوانده می‌شود. می‌بینید که اینها از نظر شکل و قیافه کلماتی شبیه به هم هستند. گاهی در متن حدیث این اتفاق می‌افتد. یعنی عبارت معصوم اشتباه نقل شده است. یعنی یا اعراب کم و زیاد شده است و یا حروف جابجا شده است. شما اگر بخواهید احادیث مصحف را ببینید، کتاب «تحف‌العقول» را با نهج‌البلاغه مقایسه کنید. آن کلمات مشترکی که بین تحف‌العقول و نهج‌البلاغه نقل شده است، مواردی از آن در تحف‌العقول مصحف نقل شده است. چون مرحوم سیدرضی هم نزدیک‌تر بوده است و هم دقت و قوت بیشتری داشته است. او بهتر نقل کرده است. به این می‌گویند تصحیف در روایت. اگر گفتند حدیثی مصحف است یعنی یک کلمه در آن اشتباهی شنیده شده و یا اشتباهی خوانده شده و سپس نقل شده است و در نقل‌های بعدی این اشتباه جا افتاده است.

### عالی سند

عالی سند به روایتی گفته می‌شود که واسطه‌اش تا معصوم کم باشد (تعهد عده‌ای در حذف واسطه‌های حدیث برای ارزش دادن به سند). گاهی هم یکی از اقسام عالی سند، به «قرب الاسناد» معروف است. قرب الاسناد یعنی روایتی که سندش کم باشد. طبیعتاً اگر شما بگویید من از خود فرد شنیده‌ام تا آن وقتی که بگویید از چند واسطه شنیدم، فرق می‌کند. هر واسطه‌ای هم یک درجه از اعتبار حدیث را پایین می‌آورد و ظنی‌تر می‌کند؛ یعنی احتمال خطا با تکرار طبقات بیشتر می‌شود. یعنی اگر نقل یک نفر دو درصد احتمال خطا دارد، دو نفر که شد، خطا چهار درصد خواهد شد. چهار نفر که شد، هشت درصد می‌شود. همین طور احتمال خطا افزایش پیدا می‌کند. به همین جهت احادیثی که واسطه‌های کمتری دارد، قرب و ارزش بیشتری دارد. به خاطر همین بوده است که بعضی از محدثان به خاطر اینکه یک واسطه از حدیث کم کنند، در قدیم مسافرت می‌کرده‌اند، تا خود (مثلاً) از احمدبن محمدبن عیسی بشنوند و از واسطه نشنوند. زحمت می‌کشیدند که یک نفر از واسطه کم شود.

### حدیث مزید

حدیث مزید حدیثی است که از دو طریق یا سه طریق روایت شده است. در دو طریق حدیث عین هم است. اما در یک طریق در متن یا در سند، کلمه یا عبارت زیادی دارد: ۱- مزید در سند: مثلاً در سندش زید از حسن و حسن از حسین نقل کرده است. در حدیث دیگری مثلاً یک آقای عمرو هم اضافه است. متن همان است، افراد هم همان افراد هستند ولی یک شخص اضافه است. ۲- مزید در متن: نکته‌ای در متن حدیث اضافه شده است.

### حدیث مختلف

مختلف همان احادیث متعارض هستند که اصولیون (علمای علم اصول) به آن حدیث متعارض می‌گویند. تعارض در حدیث این است که حدیثی‌هایی که هر دو واجد شرایط حجیت هستند، دو حرف متضاد بزنند. مثلاً یکی بگوید که فلان غذا حرام است و دیگری بگوید که فلان غذا حلال است. این نوع احادیث متعارض است. گاهی به آن متعارض می‌گویند، گاهی مختلف می‌گویند؛ یعنی دو حدیث با هم اختلاف دارند. علمای علم حدیث برای رفع اختلافات احادیث چاره‌اندیشی کرده‌اند. مثلاً مرحوم شیخ

طوسی (رضوان الله علیه) کتاب «استبصار» را برای حل تعارض بین احادیث نوشته است. حالا علل تعارض چه بوده است؟ چرا در احادیث تعارض واقع شده است؟ چند علت داشته است.

### علل تعارض:

۱- یکی از علتها این بوده است که افرادی پیدا می شدند که به ائمه دروغ می بستند، پیامبر (ص) فرمودند: <sup>۱</sup> هر کس بر من دروغ ببندد، جایگاهش آتش است. از ائمه داریم که فرمودند: دائماً شیطان در ما اهل بیت کسانی را داخل می کند که به ما دروغ نسبت می دهند. امثال ابی الجارود و غیرهم که اینها گاهی اوقات به خاطر اهداف شخصی به اهل بیت (ع) دروغ نسبت می دادند. احادیث جعلی درست می کردند. معمولاً این احادیث نمی تواند در مقابل احادیث صحیح بیاید، چون احادیث جعلی در شمار احادیث ضعیف السند هستند و یکی از مقدمات تعارض این است که هر دو حدیث صحیح باشند، بنابراین حدیث جعلی هیچگاه نمی تواند در مقابل حدیث صحیح عرض اندام کند. چون در همان قدم اول، حدیث ضعیف از درجهی اعتبار ساقط است. لاجت در مقابل حجت نمی تواند عرض اندام کند. ۲- دلیل دیگر، تقیه است. گاهی ائمه (ع) یک حکمی را مطابق احکام اهل سنت می گفتند تا خود و شیعیان را از خطر حفظ کنند. بعد در شرایط عادی حکم واقعی را می گفتند و بعد هر دو حدیث نقل می شد و افراد موثق (ثقه) هم نقل می کردند. بعد این نقلها ثبت می شد و به دست ما رسیده است. وقتی نگاه می کنیم می بینیم این حدیث چیزی و آن حدیث چیز دیگری می گوید. اینجاست که علمای بزرگ حدیث شناس آمده اند و این تعارضات را حل نموده اند. مشخص کرده اند که اینجا تقیه است، اینجا تخصیص خورده است (اصلاً تعارضی نیست)، در اینجا مطلق و مقید است، می دانید که ظاهر عام با ظاهر خاص معارض است. ظاهر عام می گوید: «اکرم العلماء»؛ همه ی علما را گرامی بدار، یعنی هر چه عالم است. خاص می گوید: زید را گرامی مدار. او می گوید: هر چه عالم است گرامی بدار و این می گوید: زید را گرامی ندار، استثنا می کند. این تعارض جزئی است. این را تعارض نمی گویند. عام و خاص تعارضشان ظاهری است. مطلق و مقید که قبلاً بحثشان را گفتیم، تعارضشان ظاهری است. این جزء اقسام تعارض نیست. شما می توانید حدیث عام و خاص را در کنار هم گذاشته و بگویید کامل شد، حدیث مطلق و مقید را در کنار هم بگذارید و بگویید این مطلق این قسمت را می گوید و مقید آن قسمت را. اما هیچ وقت نمی توانید دو حدیثی که یکی می گوید ثمن فلان شیء حلال است و دیگری می گوید ثمن فلان شیء حرام است را در کنار هم قرار دهید. یا همان مثالی که در مورد میگو ذکر کردم، بعضی احادیث می گویند خوردن آن حلال است و برخی می گویند که حرام است. به این حدیث می گوئیم حدیث متعارض. خود بحث تعارض هم یک مباحثی دارد که چگونه تعارضات را حل کنیم. اگر فرصتی شد راههای حل تعارض بین دو حدیث را عرض می کنیم. فعلاً در حدی که بدانید، به این نوع احادیث مختلف می گویند. ۳- دلیل دیگر اختلاف در حدیث نسخ است که در بحث بعدی آمده است.

### حدیث ناسخ و منسوخ

ناسخ در لغت یعنی بردارنده ی یک شیء. زائل کننده ی یک چیز. مثلاً یک قانون می آید و جایگزین یک قانون دیگر می شود. به آن قانون جدید ناسخ می گویند و به قانون قبلی منسوخ گفته می شود. آیات ناسخ، آیاتی هستند که حکم آیه دیگر را نسخ می کنند. در روایت هم نسخ داریم. فرمودند: «ان الحدیث ینسخ کما ینسخ القرآن»؛ حدیث هم نسخ می شود همچنانکه قرآن نسخ می شود. پس نسخ در حدیث هم داریم. خود این هم یکی از علل تعارض است. گاهی وقتها شما یک حکم در احادیث می بینید و حکمی دیگر می بینید که با آن ضد است، بعد که بررسی می کنید می بینید حدیث اول ناسخ است. پس یکی از علل تعارض در روایات می تواند مسئله ی نسخ باشد.

آیا قرآن می تواند با حدیث نسخ شود؟ آیا می تواند یک حکم قرآنی صادر شود بعد با حدیث نسخ شود؟ من ندیدم با حدیث بگویند. ولی با سنت قطعی که قطعاً از پیغمبر رسیده است می تواند نسخ شود. یعنی یک حکمی که در قرآن آمده است، بعد در سنت نبوی برخلاف آن عمل شده است، که من الان هر چه فکر کردم، چنین چیزی ندیدم. ندیده ام که کسی هم مثال بزند. صرفاً روی بحث امکانش می توانیم بحث کنیم. بله، ممکن است، استبعادی ندارد. اگر خدا این کار را کرده بود مانعی نداشت.

ولی اینکه واقعاً چنین اتفاقی افتاده است، آیا ما سنت قطعی داریم که برخلاف رویه آیات قرآن باشد و ناسخ آیات قرآن باشد من ندیدم!

### دلایل نسخ:

منظورمان از دلایل نسخ، حکمت نسخ نیست. آن چیزهایی است که اثبات‌کننده‌ی نسخ هستند.

۱- نص از رسول گرامی اسلام: نصی از پیغمبر رسیده است که حضرت مثلاً می‌فرمودند: «نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ»؛ من قبلاً نهی می‌کردم که زیارت قبور نروید ولی الان می‌گویم بروید. این نصی از خود پیامبر است. روایتی که می‌گوید: «فَزُورُوهَا»، ناسخ روایتی است که از زیارت قبور نهی می‌کند. ثابت می‌شود که این نسخ شده است.

۲- نقل صحابی معتبر: مثلاً یک روایت می‌گوید که پیامبر اسلام در اواخر عمرشان فرمودند که آبی که با خورشید گرم شده است، مسخن با شمس (خورشید) است، کراهت دارد که با آن وضو بگیرند. معلوم است که قبلش اینگونه نبوده است و کراهت نداشته است. مثلاً یک روایت بحث و حکمی را گفته است.

۳- گاهی دلیل نسخ، تاریخ است. مثلاً یک روایت آمده است حکمی را گفته است که می‌دانیم از باب تقیه نبوده است، روایت دیگر در تاریخ بعدتر آمده است که آن حکم را برداشته است، این هم می‌دانیم که از باب تقیه نبوده است، می‌گوییم که این ناسخ قبلی بوده است. البته این هم مقدماتی دارد.

۳- اجماع: علما اتفاق نظر داشته باشند که این حدیث ناسخ و دیگری منسوخ است. اما گاهی وقتها می‌بینیم در لسان ائمه یک روایاتی آمده است که خلاف روایات پیغمبر است؛ مثلاً می‌گویند ناسخ روایات نبوی است. آیا می‌تواند ناسخ باشد؟ یعنی آیا روایات ائمه می‌توانند روایات پیامبر<sup>(ص)</sup> را نسخ کنند؟ نه این چنین چیزی وجود ندارد. دلیلی که علمای حدیث ارائه داده‌اند این است که می‌گویند به خاطر اینکه لازمه‌ی این کار وحی است و وحی هم با رفتن پیامبر تمام شده است. احکام اسلام کامل شده است. می‌گوییم پس حدیثی که ناسخ حدیث نبوی است چیست؟ می‌گویند آن حدیث در واقع نقل از پیغمبر است، پیغمبر نسخ را فرموده‌اند ناسخ را خودشان فرموده‌اند منتها بین مردم نبوده است اهل بیت آمده‌اند و برای مردم نقل کرده‌اند. یا به عبارت فنی‌تر حدیثی که از زبان مثلاً امام صادق<sup>(ع)</sup> به عنوان ناسخ حدیث نبوی نقل می‌شود این حدیث در واقع کاشف از وجود ناسخ در لسان نبوی است. یعنی حدیث ناسخ هم از خود پیغمبر صادر شده است و این ثابت می‌کند. منتها به دست مردم نرسیده است و توسط اهل بیت رسیده است. معروف است که محمد بن مسلم خدمت امام<sup>(ع)</sup> رسید و گفت: یا بن رسول الله! ما یک حدیث از شما می‌شنویم بعد می‌رویم افراد دیگری قابل اعتماد، موثق و دقیق نزد ما می‌آیند و خلاف آن را برای ما نقل می‌کنند، این چگونه است؟ ما نمی‌توانیم آنان را تکذیب کنیم. امام به محمد بن مسلم فرمودند: «إِنَّ الْحَدِيثَ يُنْسَخُ كَمَا يُنْسَخُ الْقُرْآنُ»؛ حدیث هم همانند قرآن نسخ می‌شود. پس نسخ در حدیث یک چیز قطعی است.

### حدیث مقبول

حدیث مقبول حدیثی است که اصحاب امامیه همه پذیرفته‌اند، ولو اینکه سندش هم خیلی قوی نباشد. ولی همه نقلش کرده باشند. کسی روی آن تردید و تشکیک نکرده است. به این حدیث، حدیث مقبول می‌گویند. مثل مقبوله‌ی زراره که معروف است به مقبوله‌ی زراره. که زراره از اصحاب امام است، بعضی از علمای رجال حتی آن را توثیق نکرده‌اند (ولی بعضی از اساتید حدیث مثل مرحوم شهید ثانی و آیت‌الله سبحانی آن را تأیید کرده‌اند و گفته‌اند که زراره آدم دقیقی بوده است. آدم درست و راستگویی بوده است. «إِذَا لَا يَكْذِبُ عَلَيْنَا» در حق ایشان گفته شده است). امام فرمودند بر ما دروغ نمی‌بندد. این حدیث مقبوله‌ی زراره یک حدیث طولانی است که از امام سؤال می‌کند اگر دو حدیث (اتفاقاً در مورد احادیث متعارض است) از شما به ما می‌رسد که با هم جور نمی‌آید چه کنیم؟ امام می‌فرمایند: «خُذْ بِمَا اشْتَهَرَهُ»؛ مشهورش را بگیرد. می‌پرسد: اگر هر دو مشهور بود و از راویان عادل

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۷۰

۲- کافی، ج ۱، ص ۶۴

بودند چه کنیم؟ راه علاج بین دو متعارض را می‌فرمایند. این مقبوله را همه‌ی علما به آن عمل کرده‌اند. این هم یکی از اقسام حدیث صحیح است.

### حدیث مشترک

حدیث مشترک به حدیثی گفته می‌شود که یکی از رجال سندش مشترک باشد. مثلاً در یک حدیث آمده است: «ابابصیر عن جعفر بن محمد». سه تا ابابصیر داشته‌ایم. یکی از آنها شناخته‌شده‌تر است، یکی مجهول و دیگری بینابین است. پس این کدام ابابصیر است؟ معلوم نیست. چون این سه تا راوی است و هر سه اسمشان ابابصیر است به این حدیث مشترک می‌گویند. چون معلوم نیست این کدام ابابصیر است.

### حدیث متروک

متروک به حدیثی می‌گویند که از افراد متهم به دروغ صادر شده است. دروغگوها همیشه دروغگو نیستند. بعضی دروغگوها گاهی رگ خوبی‌شان گل می‌کند و چهارتا راست هم می‌گویند!! مثل ابوهریره. دو تا راست می‌گویند و دو تا دروغ. باز هم این دروغگویی که همیشه دروغ می‌گوید، بهتر است، آدم تکلیفش را می‌داند. لاقلاً برای جامعه بهتر است که این آقا از دم دروغ می‌گوید. آن فردی که از صبح تا ظهر دروغ می‌گوید، از ظهر به بعد راست می‌گوید. یا برعکس. این بدتر است، آدم نمی‌تواند تشخیص بدهد که حرف راستش کدام و دروغش کدام است. بعضی‌ها اینگونه هستند. حالا اگر این افراد روایتی را نقل کردند که نمی‌شود حتماً گفت دروغ است. منتها به این حدیث می‌گویند: حدیث متروک. مثلاً ما یک مجموعه‌ای از روایات داریم که گواهی می‌دهند قرآن کریم تحریف شده است. آیت‌الله معرفت می‌گویند هیچ یک از این روایات تحریف که نص صریحند، سالم نیست و سندش اشکال دارد. کثیری از این روایات از آقای احمدبن محمد سیاری روایت شده است که گفته می‌شود متهم به کذب است. علمای علم رجال همگی او را تضعیف کرده‌اند و گفته‌اند: کذاب است. خوب حالا این فرد هر چه حدیث نقل کرده است، دروغ است؟ نه. شما در اصول کافی نگاه کنید، می‌بینید چند حدیث از احمدبن محمد سیاری نقل کرده است و اسمش را نیز آورده است. علت نقل کلینی شاید این است که این حدیث قرینه داشته است. اما نقل کرده است. حدیثی که تکلیفش معلوم نباشد، که ما نمی‌دانیم راست است یا دروغ به این حدیث متروک می‌گویند. چون جرأت نمی‌کنیم به آن عمل کرده و ترتیب اثر بدهیم.

**روایت نص؛** روایت صریح الدلاله است. یعنی متن حدیث به موضوعی اشاره دارد که قابل تأویل و تفسیر نیست. اصلاً قابل تفسیر نیست. مثلاً روایتی که می‌گوید فلان غذا، فلان نوشیدنی حرام است. اگر آب انگور جوشید و به دو سوم نرسید، این نجس است. خوب این نص است و نمی‌شود آن را تفسیر کرد، چون آب انگور و جوشیدن هر دو معلوم است که چیست. ولی اگر روایتی قابل تأویل باشد، ولی یک ظاهری داشته باشد، یک وجه غالب داشته باشد به این ظاهر می‌گویند و دیگر نص نمی‌گویند. مثل آن روایت غدیر. گر چه من معتقدم روایت غدیر نص است. ممکن است کسی بگوید اگر نص بود، در آن اختلاف نمی‌شد، البته این اختلاف نمی‌تواند دلیل نص نبودن باشد. به هر صورت روایتی که ظاهرش قابل توجیهات دیگر هم باشد، مثلاً همان روایتی که قبلاً عرض کردیم. «من علمنی حرفاً قد صیرنی عبداً» هر کس به من حرفی بیاموزد مرا بنده‌ی خود کرده است. ظاهرش همین است که می‌فهمیم. یعنی هر کس حرفی به من یاد دهد، من بنده‌اش هستم. می‌شود طور دیگری هم فهمید. مثلاً بگوییم مراد این است اگر کسی توانست و پیدا شد که به علی<sup>(ع)</sup> هم چیزی یاد دهد، علی حاضر است بنده‌اش شود، یعنی هیچ کس نمی‌تواند چیزی به علی<sup>(ع)</sup> یاد دهد که علی بن ابیطالب آن چیز را بلد نباشد. ببینید با آن معنا چقدر فرق دارد! یا ممکن است کسی بگوید هیچ کدام از این دو معنا مراد نیست، مراد این است که آن پیغمبری که به من علم یاد داد، من بنده‌ی او هستم. مراد پیغمبر باشد. «النبی الذی علمنی العلم». سه برداشت کردیم. ظاهرش کدام است؟ می‌گوییم اولی است. ولی کسی نمی‌تواند بگوید که نص است. نص نیست. اما آنجا که می‌گوید فلان غذا یا نوشیدنی حرام است، مثلاً «عصیر عنبی» (عصاره آب انگور) قبل از آنکه دو تلتش بخار شود نجس است، این دیگر قابل تفسیر نیست و به آن نص می‌گویند. گاهی وقتها هم حدیث مجمل است و ظاهر ندارد. معلوم نیست که چه می‌خواهد بگوید. به حدیث فاقد ظاهر مجمل می‌گویند.

### فصل تقسیمات روایات ضعیف

تاکنون این تقسیماتی که گفتیم عمده تقسیماتی بود که مربوط به روایات صحیح بود. اما تقسیماتی که اکنون می‌خواهیم بگوییم تقسیماتی است که مربوط به روایات ضعیف است. کار به روایات صحیح‌السند ندارد.

**روایات موقوف:** روایات موقوف در مقابل مرفوع است. قبلاً عرض کردیم که روایات مرفوع روایتی است که راوی آن را به امام متصل کرده باشد. اما موقوف آنست که به امام نرسانده است، به صحابی رسانده است و همانجا متوقف شده است. مثلاً کلینی از علی بن ابراهیم و علی بن ابراهیم از محمد بن ابی عمیر. در ادامه نگفته است که محمد بن ابی عمیر از چه کسی؟ حرف خودش را زده است. ما روایات موقوف فراوان داریم. خصوصاً در بحث تفسیر قرآن. شما اگر به تفسیر مجمع‌البیان مراجعه کنید، کثیری از روایات موقوف هستند. مثلاً ابن عباس چنین گفت. ابن عباس حرف خودش بوده است یا از پیغمبر نقل کرده است؟! معلوم نیست. فلان مفسر، عبدالله بن مسعود چنین گفت، این شخص نظر خودش بوده است یا از قول پیغمبر نقل کرده است؟ هیچ مشخص نیست. روایات موقوف یعنی اینکه قبل از رسیدن به امام متوقف شده است.

**روایات مضمَر:** یعنی دارای ضمیر. راوی به جای اینکه اسم امام را بگوید، با ضمیر گفته است. مثلاً گفته است: «عن ضرار قال سمعته»، به جای اینکه بگوید: «سمعت الباقر یا سمعت الصادق». می‌گوید: «سَمِعْتُهُ». به این حدیث مضمَر می‌گویند. گاهی اوقات به خاطر تقیه یا حفظ جان امام، کلمه شیخ، فقیه و یا عالم را بکار می‌بردند، «قال العالم یا قال العبد الصالح». این روایات را مضمَر می‌گویند یعنی اسم صریح ندارد. می‌دانید مضمَر در مقابل «مظهر» است. «مظهر» یعنی دارای اسم صریح و مضمَر یعنی دارای ضمیر. اسم امام را نگفته است یا به صورت ضمیر گفته است و یا به صورت عالم و شیخ و عبد صالح و... بیان کرده است. از علل و اسباب اضمار، تقیه است. پس وقتی از شما سؤال کردند که حدیث مضمَر چیست یا اضمار در حدیث چیست؟ پاسخ می‌دهید اضمار در حدیث یعنی اینکه صحابی اسم امام را صریح نبرد به صورت کلمه عام ببرد یا به صورت ضمیر. من از یکی از رادیوهای کشورهای اسلامی از یکی از علمای اهل سنت شنیدم حدیث زیبایی از اهل بیت خواند، نگفت: «قال الصادق»، شاید ترسید تبلیغ شود! بنابراین گفت: «قال بعض العلماء». ولی معمولاً اضماری که در احادیث وجود دارد، بیشتر از ناحیه تقیه بوده است. از نمونه مضمَر، مضمَرات سماعه است. سماعه از یاران امام صادق<sup>(ع)</sup> است که ایشان روایات مضمَر زیاد نقل کرده است، بطوریکه به مضمَرات سماعه معروف شده است.

و صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

## خلاصه مطالب:

### جلسه اول: تفسیر ترتیبی و آموزشی روش آن

دو طغیان بنی اسرائیل کی و کجا بوده؟

نظرات:

۱- قبلاً تحقق یافته (یک بار بدست بخت النصر/ یک بار اسپیانوس رومی)

۲- یک وعده آن باقی است.

- علو (ریشه مفاسد اجتماعی) ← سرای آخرت مال علوکنندگان نیست.

«...، این عباد چه کسانی بودند؟»

قول ۱: ستمگرانی خونریز

قول ۲: چگونه ستمگران عبادگر هستند؟

اینها عده‌ای مؤمن بوده‌اند. جواب: ← منافاتی ندارد که ظالمین هم عباد نامیده شوند.

دلیل:

۱- « (مریم آیه ۹۳) »

۲- «... (زمر آیه ۵۳) »

۳- «... (اسراء آیه ۱۷) »

« (اسراء آیه ۸) »

علت التفات در این آیه، توحید در ربوبیت است.

(این که اگر بندگان درست عمل کنند ← لطف الهی و هدایت به خیر و نجات)

### تفسیر روایی:

«...» ← مراد کشتن علی ... / «...»

«...»

← قوم منتقم قبل از قیام قائم ← این روایات از باب جری است.

« (اسراء آیه ۹). «قوم» افعال تفضیل از قیام، پایدارتر.

معنا = قرآن هدایت براهی می کند که استوارتر و برپادارنده تر است یا راه و روش برتر.

راهی که اسلام برای حیات بشر ارائه می دهد:

- آسان تر است / بدون فساد و افساد است. - منجر به کمال بشر می شود و اما راههای دیگر بن بست و فروپاشی ... - موافق فطرت است. - متضمن عدالت است. - آخرت را هم آباد می کند و راههای دیگر آخرت را خراب می نماید.
- هیچ سخن نو و ارزشمندی نیست مگر اینکه در اسلام آمده است.

### جلسه دوم: علم الحدیث

**غریب لفظی:** احادیثی که الفاظ غامض و دور از فهم دارند.

مثل: «وَإِذَا بَلَغَ النِّسَاءُ نَصَّ الْحَقَّاقِ فَالْعُصْبَةُ أُولَى»

کتاب مربوط به احادیث غریب [نهادیه (ابن اثیر)، فائق (زمحشری) - غریب القرآن (هروی) ...]

**مصحف = تصحیف = تغییر:** حدیثی که در شنیدن یا خواندن متن یا سند آن اشتباه رخ داده است.

اشتباه شنیداری ← عاصم ← واصل

اشتباه دیداری ← حرز ← جریر / عزیز ← جریر / برید ← یزید و ...

### عالی سند:

روایتی که واسطه اش تا معصوم کم باشد (تعمد عده‌ای در حذف واسطه‌های حدیث برای ارزش دادن به سند).

**مزید:** ۱- مزید در متن ۲- در سند

حدیثی که از چند طریق آمده در یک طریق نسبت به طرق دیگر کلمه‌ای در متن اضافه دارد یا یک راوی در سند اضافه شد.

**مختلف:** احادیث متعارض. وجود احادیث متعارض در روایات بدوای مختلف / کتاب استبصار برای حل تعارض بین احادیث.

### ناسخ و منسوخ:

- حدیث نسخ می شود. آیا قرآن با حدیث نسخ می شود؟

← امکان نسخ قرآن با سنت قطعی نبوی

**دلایل نسخ:** ۱- نص از پیامبر، ۲- نقل صحابی، ۳- تاریخ، ۴- اجماع.

- حدیث صادر از ائمه ناسخ نیست ← بدلیل انقطاع وحی بعد از نبی.

**حدیث مقبول:** حدیثی که اصحاب امامیه همگان آن را پذیرفته‌اند؛ مثل مقبوله ابن حنظله.

**حدیث مشترک:** حدیثی که حداقل یکی از رجال آن مشترک بین ثقه و غیر ثقه باشد.

**متروک:** حدیث مروی از فرد متهم به کذب مثل روایات تحریف قرآن از سیاری.

**نص:** صریح الدلالة ظاهر: غیر صریح الدلالة مجمل: حدیثی که معنای ظاهری ندارد.

مبین: خلاف ظاهر

### فصل تقسیمات روایات ضعیف

موقوف: روایتی که به صحابه منتهی شده و به معصوم نرسیده.

مضمّر: حدیثی که راوی اول در آن اسم معصوم را به ضمیر می‌برد. از اسباب اضمار ← تقیه بوده است؛ نمونه: مضمّرات سماعه. تعبیر از امام در مضمّر ← عبدالصالح/ شیخ / فقیه و...

## التماس دعا

## کلمات:

سوره مبارکه دفان	فَارْتَقِبْ: پس منتظر باش	دُحَان: دود
تَرَجُمُون: سنگسارم کنید	رَهْوًا: آرام	فَمَا بَكَتْ: پس گریه نکرد
مَوْلَى: دوستی	الاثیم: گناهکار	شَجَرَتِ الرَّقُوم: گیاه تلخ و بدبو- هر نوع غذای تنفرآمیز دوزخیان
المُهْل: آهن گداخته	يَعْلَى: گداخته شود	البُطُون: شکمها (م: بطن)
خُدُوه: او را بگیرد	فَاعْتَلَوْه: پس او را پرتاب کنید	صَبَّوْا: بریزید
ذُق: بچش	سُنْدُس: پارچه ابریشمی نازک	اسْتَبْرَق: پارچه ابریشمی ضخیم
مُرْتَقِبُونَ: منتظران	سوره مبارکه جائیه	يَبِثُّ: می‌گستراند
تَصْرِيفِ الرِّيح: وزش بادها	أَفَاك: دروغگو	يُصِرُّ: اصرار ورزد
يَقْضَى: داوری کند	شَرِيعَت: راه و روش	بَصَائِر: بینش‌ها
جائیه: از ترس و وحشت	نَسْتَنْسِخُ: می‌نوشتیم	مَأْنَدْرَى: نمی‌دانیم
مُسْتَقْبِلِينَ: یقین کنندگان	جزء بیست و ششم - سوره مبارکه (مقاف)	أَرْوَى: به من نشان دهید
أَثَارَةٌ: آثار- بازمانده	بِمَاتِفِيضُونَ فیه: آنچه در آن فرو می‌روید	أَفْك: تهمت - دروغ
حَمَلْتَهُ أُمُّهُ كَرْهًا: مادرش دوران بارداری او را به سختی تحمل کرد	وَضَعْتَهُ كَرْهًا: به دشواری او را به دنیا آورد	فِصَالُهُ: از شیر گرفتش
أَوْزَعْنِي: به من توفیق ده	تَرْضِيَهُ: مورد پسند تو (خدا) باشد	نَتَقَبَّلُ: بپذیریم
نَتَجَاوَز: درگذریم	أَتَعِدَانِي: آیا مرا وعده می‌دهید؟	عَارِضٌ: ابری که در عرض آسمان گسترده می‌شود
أُودِيَةٌ: (م: وادی) دره و محل جریان سیلاب	مُمْطِرٌ: باران‌زا	رِيحٌ: باد- طوفان
تُدَمِّرُ: درهم می‌کوبد	صَرْفَنَا: متوجه ساختیم	أَنْصِتُوا: خاموش باشید
لَمْ يَعْ: ناتوان نشده	بَلَاغٌ: ابلاغ - پیام	سوره مبارکه ممتد (ص)
فَضْرَبَ الرَّقَاب: گردنهایشان را بزید	أَتَحْنَتُمُوهُمْ: درهم بکوبید	فَشَدُّوا لَوَائِق: پس اینان را محکم ببندید
تَضَعُ الْحَرْب: جنگ فرونشیند	بال: حال	مَنْ: منت - قطع
فِدَاءٌ: فدیة	أَوْزَارها: بارهای جنگ - فشارهای جنگ	فَتَعَسَّأَلَهُمْ: مرگ بر آنها باد
ماءٌ غَيْرِ اسِن: آب خوشبو و خالص	أَمْعَاء: قسمتهای داخلی شکم	أَشْرَاط: علامتها (م: بشرط) نشانه‌ها
مُتَقَلِّبَكُم: محل حرکت شما	المَعْشِي عَلَىهِ مِنَ الْمَوْت: کسی که در آستانه مرگ قرار گرفته است - بیهوشی مرگ	أَقْفَال: قفلها
إِرْتَدُّوا: برگشتند	أَمْلَى لَهُمْ: فریبشان داد	سَنَطِيعُكُمْ: بزودی فرمانروایی کنیم
فَلَا تَهِنُوا: پس سست نشوید	أَضْعَان: کینه‌ها (م: ضغن)	سوره مبارکه فتح
فَتَح: گشایش - پیروزی	يُبَايِعُونَكَ: با تو پیمان بستند	ظَنَّ السَّوَاء: گمان بد

دائِرَةُ السَّوِّءِ: حادثه بد	نَصْرٌ: یاری	أَنْطَلَقْتُمْ: روان شوید
مَغَانِمٌ: غنیمت‌ها	السَّكِينَةَ: آرامش	أَثَابَ: برسد
مَعَكُوفًا: بازداشتند (مانع رسیدن) (قربانی به محل آن شدند)	تَطَوُّهُمْ: آنها را پایمال کنید	مَعْرَةَ: گزند - آسیب
		سُوقٌ: پایه‌ها (م: ساق)
شَطَأٌ: جوانه	فَأَزَّرَهُ: پس آنرا تقویت کند	فَأَسْتَعْلُظُ: تا محکم گردد